

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید شد
۱۳۸۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: شرح نابهر فروغ کافی - ترجمه الحسینی

مؤلف: کماله حسین من مری ایچ وراج ریاض المؤمنین

موضوع تالیف:

شماره دفتر: ۲۲۷۹۵

شماره: ۲۳۱۸

۲۰۳۷

۲۰۳۷

درسی شد
۲۶ - ۲۷

درسی شد
۲۰۳۷

880 mcm 412

۲۰۲۷

شیخ فاضل بن محمد رحمتی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
۱۴۶۱

۱۲۳۴
 کتابخانه آستان قدس
 از طبعخانه مؤسسه ابن سینا
 مؤسسه ابن سینا

17

880 8888 8888

Y



شرح فارسی فروع کافی

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

کتاب الحجة این خود نامست که کتاب چهارم است از کتب کافی بعد از کتاب عقل و ادب و روح و تعریف از حقیقت
 محمد بن جعفر کوفی که در کتابها بر محمد بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب و آل کاتبها بنیاد در بیان احتیاج بسوی حجت ظاهره از انبیا
 و اوصیا و درین کتاب خواهد داشت بابت شش بر یکبار در وجهی و یک حدیث **باب اول** در اضطراب حجت
 و احتیاج بآن و درین پنج حدیث است از سنده حدیث بدانکه هر قدر از اربعه خواهد بود و در حجت چنانکه در حدیث ششادم
 گفته یکی حجت ظاهره و گفته اند انبیا و اوصیا چه زمین و هر که غایب از جمعی نبوده و نخواهد بود و دیگری حجت باطنیه که ماضی و
 و از حق ظاهره و غیره میگوید است تا خود نیازی اندازد در میان چنانکه گفت او حیاتی هذا القرآن گفته که هر کس بداند و من بداند یعنی
 دینی شده و کاتب من این قرآن را اندازد که شمار آن و کسی را نیز که برسد یا و خزان خیر و منذر داعی را گویند چیزی که این
 کرده مدعوی آن از عذاب و جهنم چه انداز اعلام است بموضع خوف تا انبیا موضع امن شود و معنی ظاهر آنرا که عذاب
 خود را با کمال وجه از طریق عقل و سبع تا از راه عقل کرده باشد لکن لا یكون الا على الله حجة بعد الرسل و هر که از آن
 رسیده چنانست که پیغمبر خدا را دیده اما تحقیق آنکه حجت ظاهره بر عوام الناس است و اهل حواس و حجت باطنیه بر
 ایشان از اهل الیکاس چه پیغمبر محمد و ائمه از مکیه در تقوی و ایمان چنانکه از آنکه در آن هزار حجت و بر آن
 و احدی نمیگوید و در خواص در اعتقاد ایمان بنیاد که مؤثر کند و در آن هزار حجت ظاهره و حیاتی مانند قلب محضی موسی بن جعفر
 و غیر آن در اول و دلیل توحید باری تعالی در ثانی چه دین خود پیغمبر و دین عوام است و ایمان ایشان چنانکه از آن که بسبب
 معجزه موسی بن جعفر ایمان آورده بودند عقیده ایشان بخلی گشت از آن بسبب آنچه معانی شده بود از اسامی در سجده و حیاتی
 و در حدیث بیستم از کتاب عقل بر محمد بن عبدی که میگوید است که آن مدعا در این بیان و در قرآن پس آمده است که اگر ندی
 ظاهره است هر یک ملت میکردند در دعوت جمیع انبیا چنانکه بعد از نبی شریف و در پنج نبی و در پنج نبی و در پنج نبی و در پنج نبی
 و طرق باری یکین شراعی مطلقه قرار داده برای امتحان و در اوامر و نواهی مختلفه و همچنین خود بخوان در سوانح و آن
 و الا یکی کافی میشد و در تبیین رسالت از جانب خالق و بیان بر تعریف را برای امتحان قرار داده است و این را نیز مختلف شده و وضایر

بر وجه انبیا و اولیا نبوت خود و حج با لغوی باشند بر جمع غلافی **باب اول** در اثبات نبوت در بیان و انداختن نشانه و سوره الا انما
 فرموده و ما کنا معذبین حق نبوت رسولانی یعنی میبینیم ما چنانکه عذاب کنیم قوی را بعد از انبیا و اولیا و بعد از انبیا و اولیا
 ایشان با مبلغ وجه بحسب الی رسل متظاهرة چنانکه متقاضی عذاب است اگر چه چار نبوت موافقه این را چه متقاضی است معنی محکم اکثر
 متقاضی گفته اند مراد باید است که عذاب میکند حق نبوت در دنیا و نه در آخرت الا بعد از نبوت رسول در میان مکلفین پس آن
 که در ظاهر باشد در آنچه متعلق کرد و سبع از شجاعت اما آنچه حجت در اینجا از حجت عقلی است که گفته ایمان با الله تعالی از حجت عقلی
 بدست که چار نبوت عذاب ترک آن اگر چه نبوت نموده باشد رسول و این نزد کس است که گوید بحقیق عقلی مستطیع نبوت و این
 سبعی با آنکه تحقیق این نبوتی که در حدیث تعذیب بر آن قبل از نبوت رسول لیکن حق تعالی بیکدیگر این را برای ما با لغز در کرم
 و فضل چنان و طول و اشنان پس حاصل شود از این معنی آنکه باری تعالی عذاب کند احدی را تا خود گفته حکم بر کرم و نبوت
 و ادبی بر شد استظهار آنکه در آنجا که چون معنی و ادبی عقلی و ادبی سبع مؤثر که در امر و اهل نبوت در آنچه لازم شود و بعد از
 صاحب حج البیان گفته این دلالت ندارد بدانکه اگر نبوت نموده باشد رسولی نبوت نباشد از عذاب و عذاب قیام عقیده را که اگر
 فرض کنیم که نبوت رسول لطف ضروری باشد پس این تعذیب تعذیب محسن نباشد از و احدی را الا بعد از توحید لطف بسوی او و
 از اهلقت و آقا نبوت چنانکه گفته است هلك من هلك عن بینة و یحیی من یحیی عن بینة هر قدر انبیا و اولیا نبوت و کرامات
 خود حج با لغز کنند بر جمیع ملایق و شهادت اندوذر ایشان و همچنین بر این عقیده و انوار آیتها که در کلام است و سوره
 انبیا و اولیا مانند عقل فطری الله صریح است که نبوت نباشد از افعی متعدد است که ثابت نموده است نبوت در دلالت احدی
 بر آن و این نیست الا از عقل که اشارت نماید تا فی مورد البقوة فاما یا یقتکم منی هدی فمن تبع هدی فلا خوف علیهم
 و لا هم یحزنون چه اگر انبیا نبوت نباشند ایمان و استحقاق نبوت و توحید او و وصیت عقلی برای آنچه ترک نموده خالق ایشان در ثانی
 از معقول و تمیز و تعقل است که در عقل نبوت و غیر آن همین تمیز شده در نظر است لای بر چه که نباشد چنانکه گفته اند فقل کل شیء
 آیت ندک علی الله احد و خدا صدق دین باب دوم من عرف نفسه فقد عرف ربه باشد چنانکه اگر چه نبوت نباشد
 که ما از خبر انبیا و رسل و کتب عقلی را که ثابت کند نبوت و در این چه بر صفت بیان خود دال باشد نبوت نبوت بر کتب و از اینجا

که با خداوند که مولا است و حق است و از حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
قرآن که آن حق است بر هر کس که در قرآن دیدیم که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
بیت حق که او عالم است و هر که عالم است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
که آنچه او که در این عالم است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
کلمه این که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
باشد و عالم است و هر که عالم است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
کلی غیر از این است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
و هر چه گوید در قرآن حق و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
حق او بوده و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
ملک عالم است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
خود بر این است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
بصاحب این است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
حکم اما بنده را که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
رحم نطق این است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
با حق و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
که در این است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است

که از حق

که فرموده و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
که اگر کسی که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
بودم از طریقت خود تا بر ملت رسالت که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
و این حدیث منقول است از اهل بیت و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
پس آن حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
در حکم حکایت آن و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
امامت و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
بر چند دلیل که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
همین ذات او ممکن نیست و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
برو بلکه خویش و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
و او سبب کل سبب است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
پاس دل علی ذات نباشد و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
که ماعرفه نسبتا الا و قد عرف الله قبله و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
بر کشته اند و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
نمیشد ختم من پروردگار و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
شناخته شود و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
با مطلق عالم دوم که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
بنده است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است
و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است و حق است که حق است

قال الله عنك ابن خريست را خذ کرده ام از تو و تالیف نموده ام از برای خود از جانب تو فقال هذا والله مكتوب خريست
ابرهیم و موسی بنی سمعون این کلام صحیح و راجح است و در هیچ کتابی و موسسه یا سنی که ذکر کردی چه این دلیل را از برای
همین مرجع راجح را نگار آن متواتر کرده اند که قول مردم که شک نیست که کانت نه تحقیق آن و هیچ شک نیست که این باطل
آنکه کانت کانت که فعل تا دم مشوب تحسین شک میکند یا غلط می نماید پس از اسباب در چیزی از اسباب پس با تحسین عقل
تو نت عقل و فکر آنچه حق باشد از آن هیچ کدی چند بر عظیم را صغیر در بعد و صغیر را عظیم در قرب و احوال یکی را دور
سجده که در طریقت مومن باشد منکوس چند بر آن انعکاس شفق برون تاب پسوی آن و بنا را در آب که چند ورق رسیده
و همچنین مسیح می شود و صورت و احوال و صورت نزد جلیل و عاقلان از آنچه در آن سلاطین و معانی باشد از انعکاس هوا
مجموع میکند بکلیت مسیح پسوی صافی و شفاف و صحت کانی را اعدا گویند و همچنین ذوق که صواب را باید از غلبه صغیر
بر جرم بماند و همچنین استند از شایده و اقیانوس آن از درای طبع نزد کلام پس بطل بطل و احوال آن که غلبه حسیه باشد
که قلب و نفس می شناسد آنرا که محسوس قوام و امام است نه چه قلب مستور و غافل و غرض استوار از حمان باشد یا از
نقا و قوس ازین و در است که حق تعالی چون کرده اند و برای سبب از اعضا او را که ایامی قالی عادل که مرجع الیه باشد برای
این که پس اگر درین عالم امام تعیین کند که کلام منسبط باشد و اما ماکم بعد از ایمان مردمان که رجوع بآن کنند و در ملوک
خود و صفات خود عین لطف و حکمت و نقص صلیت باشد چنانکه در نبوت فرعی و مرئی نیست پس و حسب باینه انصیب
امام در کل زمان چه در هر چیز و صلاح و نظام و صلاح باشد و حسب باشد بر حق تعالی اهدای آن و این از احکام عقیده است
که مختلف نشود با اختلاف شرائع و ادیان چنانکه مکتوب است و کتب آسمیه با دلیل و برهان الحکامیه است الراجح
و او است از یونس بن یعقوب که کانت بودم نزد ابی عبد الله علیه السلام که دارد مذکور و دردی از اهل شام پس کانت من
خدی نام صاحب کلام و فقه و فرائض و احکام تحقیق که گفته ام تا من فرود کنم یا اصحاب فقه حضرت ابی عبد الله علیه السلام گفت کلامک
من کلام بر لای الله خداوند عز و جل کلام تو از کلام رسول الله است باز کلام خود گفت از کلام رسول الله و از نزد خود
یعنی من نزد صاحب کلام حضرت گفت فسمعنا الوحی عن الله یخبرک پس تو در وقت شریک رسول الله باشی گفت

گفت پس تو می شنیدی از الله تعالی که را خبر میکرد بهشت گفت نه گفت فانت اذا شریک رسول الله پس فاعلمت
و حسب بنده بجا که طاعت رسول الله گفت نه پس فانت کرد ابو عبد الله علیه السلام و یونس بن یعقوب گفت تا بعد من
فما را خود میکند پس از آنکه حکم کند پس کانت یونس لو کانت تحسن الکلام کانت پس این یونس اگر کانت کلام
و ایا او حکم کن و یونس کانت فبما حق حرق جعلت فذاتک فذای تو کرد و من شنیده ام از تو که نمی مگردی از کلام
و یکنی و یونس لا معصای الکلام یتولون هذا ابتعاد و هذا ابتعاد این کلام را احتیاط و مطیع ممتنان شده آن را ابتعاد و
مطیع ممتنان شده خدا بیستای و هذا لا یجانی و این خرج سخنان و چیزی و محکوم میگردد و آن خرج منافی نمیکردد و هذا
مستقله و هذا لا یقله و این کلام را عقل میکند و آراء عقل سلیم فی فاعله بکلی هر چه که کلام که در کتب و کتب و کتب
خداوند که کانت انما قلت و یل لحکم ان ترکوا ما اولد و حبوا ما یسیدون یعنی آنچه گفتیم که دلیل برای این باشد و از
این بود که فکر کرد که شنیدایش آنچه من میگویم و در دله بودی آنچه خود میخواهید پس کانت اخرج الی هذا الباب فافترق
نری من المکلفین فافترق ای یونس بیرون از دله یونس باب و هر کس را که جوی از تعلیق و عقل کن او را در اینجا یونس کانت
پس من داخل گردانیدم عمران بن ابراهیم را و او خوب میدانست کلام را و او اهل فقه احوال را و او نیز خوب میدانست
کلام را و او اهل فقه شام است پس کلام را و او اهل فقه شام است کلام او و اهل فقه شام است پس بنی با مراد او نزد من پس کانت
بود و کلام در فقه و دین است از علی بن حسین بن یونس چون سوز و منفعت کشته محسوس با ذوق و باده عن قبل و مستور و مکتوب بود و در
چند و در جمل طرف مردم و فاعله فی در خطره مغرور با غرور کن که در اینجا و دینت پس چون اخرج کرد سر خود از زبان فاعله
و جبر ناکا شری دید که از من جدا بود و جوش فاضل شام گفت و درت الکعبه فی شام است ای را کب که می آید
پس کانت که ما کان کردیم که آن شام است که از اولاد و فیل است و از حضرت با و در محبت تمام دینت پس ناکا شام
من حکم و در دشت و او را خط نمیدانم و فاعله بود و در میان ماکم و در سال از او که بنور پس حضرت برای او توسعه
و خود و بر بالای ایوانی نمود و گفت این ظاهر است بقیه ایانی دیدم بر او که در منوسن شکم دکی بود و بجات و فقیح
نوی و شیطا الذین شدت به الدنبا از انهم و در بعضی از اوقات نیز گفته بود و او را که یا حبت من کانت الله و یونس بن یعقوب

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بها المصارف و هم طریقت که بانی راه رفته و گفته اند که در این راه هر چه بود ملک بین لید و او را در این راه رسیدند و صاحبان
که خوشبخت از آن بایست از برای آنکه بر این راه وضع کنند برای آنکه بایان باشد منوط است از اینست که هر چه رسیدند و صاحبان
کرده و بخاطر این طریقت عبادت و تضرع کرده برای ایشان در این راه تضرع و عبادت آن و اجتناب هم که بسلوک و غیره داده
که چه در سلوک کنند و در این طریقت و مالک آن شود که بجهت حق و جبر او در حق خود را انکار و انقیاد نماید و صاحبان
فما احتج به پس گفته بر ایشان که من اگر نپذیرم این نعمت هر کسی را که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
بجست و سرخ و درین امور پس هر کس که قبول نماید و وفا نماید بقتل الله من المستعین به در این راه است و طریقت
بست و قبول کند و از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
نعم انما الله عباد الله فی الله من مستعین به جاهد و بدین طریقت که هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
ویم چنان عمل نماید که خدا را از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
و طبقاً بهم است و از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
مکنند و از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
نیز از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
من انما الله عباد الله فی الله من مستعین به جاهد و بدین طریقت که هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
ویم چنان عمل نماید که خدا را از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
و طبقاً بهم است و از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
مکنند و از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
نیز از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و

بها المصارف و هم طریقت که بانی راه رفته و گفته اند که در این راه هر چه بود ملک بین لید و او را در این راه رسیدند و صاحبان
که خوشبخت از آن بایست از برای آنکه بر این راه وضع کنند برای آنکه بایان باشد منوط است از اینست که هر چه رسیدند و صاحبان
کرده و بخاطر این طریقت عبادت و تضرع کرده برای ایشان در این راه تضرع و عبادت آن و اجتناب هم که بسلوک و غیره داده
که چه در سلوک کنند و در این طریقت و مالک آن شود که بجهت حق و جبر او در حق خود را انکار و انقیاد نماید و صاحبان
فما احتج به پس گفته بر ایشان که من اگر نپذیرم این نعمت هر کسی را که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
بجست و سرخ و درین امور پس هر کس که قبول نماید و وفا نماید بقتل الله من المستعین به در این راه است و طریقت
بست و قبول کند و از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
نعم انما الله عباد الله فی الله من مستعین به جاهد و بدین طریقت که هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
ویم چنان عمل نماید که خدا را از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
و طبقاً بهم است و از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
مکنند و از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
نیز از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
من انما الله عباد الله فی الله من مستعین به جاهد و بدین طریقت که هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
ویم چنان عمل نماید که خدا را از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
و طبقاً بهم است و از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
مکنند و از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و
نیز از این نعمت هر کس که نپذیرد و ایمان آورده و عمل صالح کرده پس است یا فقر و

[illegible]

21

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

الحمد لله

[illegible]

[illegible][illegible]

ولیتکم للادویا من بعدہ یعنی کسی را که او را بدین گونه مثل باطنی من و غیره شش مردی من و داخل شود جنت حق را
که نفس کرده آنرا بدو کار می برست قدرت خود پس باید که دوست دارد علی بن ابی طالب را دوست دارد و علی را
و باید که دشمن دارد و دشمن او باید که تسلیم نماید مراد میبای و از بعد از او قاتلیم موقوف می باشد و خدا اعطایم الله فی
علی پس بدینکه ای حق است از نظم و آدم من حاکم و حق عالی باین تمام مردم علم را پس گفت ای اهل اسلام
ایمانی بقتلهم الفاطمیین من بعد من یعنی میری حق عالی شکایت میکنم امر است خود را از آنکه منکرین فضل این زن
و است این که فاطمه را پسندد و حق این را جلوه می فرماید که از ایشان منع کند از من منع کرده و هر که بایشان و من
کرده با من و من کرده بعد از آن در باب اسلام حسین و در اختیار داشته و کرد و قسم خود چنانکه گفت و ایم الله بقتلهم این
فاطمه السلام الله شفاعتی این کلام است یعنی قسم نمیده که هر کس از این خواسته که این است من هرگز از خدا حق عالی
بایشان شکایت راجع اگر چه بجز من شکایت جمیع است که خدای تعالی بایشان و رسالت و کرم را یعنی از آنان که این مرد است
تسلیم نموده باشد من غضب است و غضب رسول الله و غضب او صیاد است ای عزیز پس که ای صیاد که بولیب باشد هزار
بولیب و دشمن فدا نام من نموده و نموده اگر چه جز خودم از باری قضا و حق کفار میباید و احتمال نیست که شکایت رسول
بوجود آید پس بخلاف فدا نام حسین را که هر که بایشان نخواهد رسید چه ایشان دلستان می بود و رسول و آن که در
قائم را یا او را یا بعد از آنهم انکسار را فدا نام الحیدر است و در جنت از جبر جبری از این چیز که گفت گفت
از الله من است و این حق حق است و بعد از الحیدر الحق و بعد از الحیدر الحق و بعد از الحیدر الحق و بعد از الحیدر الحق
فقط الله را این طاعت را و او صیاد من بعد از کسی را که خود بخالد و سرور کرده اند که نزد من زیستن من و
بیر و من بر من و داخل شود جنت را بخواند خیر را که داده اند مرا باین حق و خداوند شکایتی و شافی که در من
کرده و در کار من برست خود پس باید که دوست دارد علی بن ابی طالب را و او صیاد او را بعد از خود خاتم الانبیا و
و باید صلا که در این کلام من ثابت خدا فلا تقو نم تمام علم شکایت پس بدینکه این زن و علی را که از خدا
در باب شکایت و بدون شکایت شما را از باب هدایت پس ختم میباید شما این را از جبری که ایشان از شما اطاعت

۵۰

[illegible]

مناقب و صفات علم و علم مخارق و خرافات و غیره و چه شجاعت و علم با هم بود که هر دو خطا عادت اند الحادی الرابع و در آنست
از ابن ابی خضام الی الحسن الرضا علیه السلام گفت گفت با وجودی که اینست و فراموشی که مثل و علم رسوله الله مثل و علم
تا بوقت و کشته و دینی اسرائیلی هر حال که از پیشته تا بوقت و از پیشته ملک و در هر حال که از پیشته رسوله الله و از پیشته و در میان
تا امانت او یعنی این همه علامت ها جوامع بود و با هم است و هر که از پیشته ملک و در هر حال که از پیشته رسوله الله و از پیشته و در میان
از در میان این ایام که امام بوده اند باب سی و نهم در ذکر حقیقه و جفر و جاسوس و فاطمه و در این هشت و بیست و یک
الحادیث الاوله روایت از ابی جعفر که گفت و اعلی الله در حدیثی که در کتب عالم خدای فرموده من سألنی عن
کلمه فی کتابی یا کلمه است که صادر از سخن من بشنود و پس حضرت ابو عبد الله فرمود بر پشت میان خود و میان خانه و دیگر و ملاحظه
گفتی نیست الله گفت یا جعفر سوال کن از هر چه ترا فرموده و گفت گفت که من جعفر فدا که بر پشت که شنیده بودم و فدا که
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده حضرت علی را بانی که از علم خود که فرموده او را از ان باب و از باب دیگر ابو عبد الله گفت
ای ابو جعفر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده امیر المؤمنین را هر بار که از علم خود که منفرجه بود از برای او از برای هر بار که از باب
من که من با حضرت پس اینست علم و علم پس اینست که حضرت ساجده و در این کتب تعجب کرد یعنی چون که در دست داشت و اینست
پس چون بود چنانکه داشت بعد از آن گفت ای کدو ایست و شنیدی علم است اما من است من نیست که شنیدی پس گفت ای ابو جعفر
چون شنیدی که و ما موافق شدیم خداوند مردم که با موافق شدیم که علم خدای تو کردم با موافقت گفت محمد است پس ای ابو جعفر
بدری که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خلق و من و بان جاکش و خطا و دست داشت جاکش حضرت علی بن ابی طالب که
در پشت کل حال و او را و کل که شنیده البر و همان ملاقات از زمان که از من و در پیش و ضرب و عطف کرد دست را بجانب من و گفت
از ان سببی مرا با با خدا که دست خود را بر سر من گنم عالم خدای تو را من از توام و بنده تو امانی تو امانی میباشی از من می از
من که هر چه خواهی پس مرا فرمود دست جاکش خود یعنی آنکه از من گفت بدین را و گفت که ای ابو جعفر این را در کتب و در کتابها
و در کتابها بود که این را بجای آورد و گفت گفت که ای ابو جعفر این علم است که اینست با من نیست پس با من گفت
شده گفت بر سر من که تر داشت جعفر و خداوند که برودان که جعفر گفت با حضرت جعفر و حضرت زکریا که جعفر و عاصیه از امام که در پشت

چون جعفر بن ابی طالب و علم عالم که تر داشت از جعفر که در کتب من علم من است و از جعفر که در کتب من علم من است
شده بعد از ساجدی گفت جعفر که تر داشت از جعفر که در کتب من علم من است و از جعفر که در کتب من علم من است
فاطمه گفت صحیفه فاطمه است مثل قرآن تا سه هزار برگ آن بی عیب و نقص است و هر که از آن را بخواند از هر چه که در آنست
یا جعفر و کلمات آن است و الا هم است و در قرآن است که هر که از آن را بخواند از هر چه که در آنست
که بر فاطمه و از زبان فاطمه و حساب و در فاطمه ملک شد و برود است و هر که از آن را بخواند از هر چه که در آنست
و کرامات فاطمه در هر حال که در کتب من علم من است و از جعفر که در کتب من علم من است
ساجدی و دیگر که در کتب من علم من است و از جعفر که در کتب من علم من است
من عالم خدای تو را من از توام و بنده تو امانی تو امانی میباشی از من می از
شنیده من را و در کتب من علم من است و از جعفر که در کتب من علم من است
و ابو عبد الله که گفت فاطمه از آن که در کتب من علم من است و از جعفر که در کتب من علم من است
و فاطمه یعنی فاطمه که در کتب من علم من است و از جعفر که در کتب من علم من است
صحیفه فاطمه است که در کتب من علم من است و از جعفر که در کتب من علم من است
آرامه است ای ابو جعفر ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را به و از او که در کتب من علم من است
المرسلین این ها را از آن حضرت گفت ای فاطمه چون جاسوس شنیدی مرا خبر کن و اعلام کنای پس چنان کرد
و آن حضرت بر سر شنیده ای نوشت چنانکه شنیده بود تا آنکه دست کرد از ان صحیفه و این را صحیفه فاطمه که در کتب من علم من است
جاسوس که در کتب من علم من است و از جعفر که در کتب من علم من است
الحادیث الثالث روایت از جعفر بن ابی طالب که در کتب من علم من است و از جعفر که در کتب من علم من است
که تر داشت جعفر اینست که در کتب من علم من است و از جعفر که در کتب من علم من است
و علم ابو جعفر و در کتب من علم من است و از جعفر که در کتب من علم من است

گفت با من الله خلت يا احسان الله بعدا بانك اي با جعفر اگر خواهی تو مرا خبر کن و اگر خواهی من ترا خبر کنم و اگر خواهی از من سئالی کن و اگر خواهی من از تو سئالی کنم و اگر خواهی مرا تصدیق کن و اگر خواهی من ترا تصدیق کنم بدرم گفت هر چه خواهی من بخودم گفتم فایکسان شطرنج لسانک عند حسناقی نامریضی عیبه یعنی بر جبهه پیش از آنکه نامریضی را که در آن خود را نزد مساکینا بامری که مکارگی برای من در دل جز آنرا بدم گفتم اینست و فوایح نیست که میگفت این قسم برای راکیه که در قلب او و علم نمیداد مخالف شود و باید با صاحب خود او بدستیکند الله تعالی آباد ارد از آنکه خود بدست برای او علی که در آن اختلاف باشد نیست مسائل من و تحقیق که تفسیر کردی با و در اذان پس گفت هر که در اذان علی که نیست و اگر در آن آید بدم گفتم چه علم نزد الله تعالی است اما آنچه را بدین است آن نزد او بسیار باشد فضع عیبه و استی بانشا پس فتح کرد و اگر عیبه خود را که عیبه را شش بود یعنی اندک گشت و آنرا در دست نشست با تعلق در خشتی و چه گفت من چون را راه داشتیم برای این که ام پس چون زعم تو است علی که خفای در آن نیست نزد او میاست پس بگو که بگویند من و گفتم اینان آنرا گفت رسول الله صید نیست آنرا الا که اینان نمیدانستند آنچه رسول الله صید نیست زیرا که او نبی بود و اینان حدیث و تیرا و خود را و نه خفای خود نزد او و قوس بگرد پس بیستند و می راد اینان نمی شنیدند گفت حدیثی را رسول الله پس بیستند و بگردن هر که در اذان علم که تفسیر صحت آنرا که ظاهر شد و برای کسی چنانکه ظاهر شد و رسول الله پس خنده کرد و پرسید و گفت ابا و ادری شما که مطلع ساز و اهدی را بر علم خود لا محقق قلب را برای ایمان بآن چنانکه خدا که بر رسول الله صید که هرگز برای قوم خود با اینان چنان و گفتم الا با و پس با اری را که رسول الله صید که بگردن بگو و آن تا آنکه گفته میشد فاصبح لما اقم صبحی شریک و برسان و ظاهر کرد آن و جزی را که نامور میشد بگویند و گفت اما نظر فی السکاة و اعرف من الشراکین و روی خود بگردان از شرفان و ایم الله یعنی منی خود قسم که اگر اظهار میکرد و قبل از آن بر آید این بود از خدا لیکن نظر او باین جهت بود و خلاف آن پس بدم گفتم دوست ادم که من تو را میدی این امت باشد و ظاهر شد که اولی و او دو میان سما و ارض مذهب باشد و او که خود را از اموال طریقی شود و اینان اشباه ایشان از اعیان آنرا و اعیان که در سینی را و گفت حالان هذا است یا عیبه این سیف از این سیف آن او است هر که چون وید و آنرا گفت ای عیبه این است

بگو

بگو که مصطفی را خست محمد را بر شرف افکار و در که آنرا و آنجا خود را روی خود تمام بازگشت و گفت من ایس سوال نکردم من از امر تو چیزی که بآن جاهل بوده باشم لیکن تلاش و هشتم که بوده باشد درین حدیث تو ای صاحب من گفت خبر کنم ترا باینکه بشتای فکرت را در می گزیند و صاحب تو بآن علی و علی و طوفانیند بر دشمنان و مخالفان بدرم گفت اگر خواهی من خبر کنم ترا باین که من هشتم خبر کنم گفت بدستیکند الله تعالی آباد ارد از آنکه خود بدست برای او علی که در آن اختلاف باشد نیست مسائل من و تحقیق که تفسیر کردی با و در اذان پس گفت هر که در اذان علی که نیست و اگر در آن آید بدم گفتم چه علم نزد الله تعالی است اما آنچه را بدین است آن نزد او بسیار باشد فضع عیبه و استی بانشا پس فتح کرد و اگر عیبه خود را که عیبه را شش بود یعنی اندک گشت و آنرا در دست نشست با تعلق در خشتی و چه گفت من چون را راه داشتیم برای این که ام پس چون زعم تو است علی که خفای در آن نیست نزد او میاست پس بگو که بگویند من و گفتم اینان آنرا گفت رسول الله صید نیست آنرا الا که اینان نمیدانستند آنچه رسول الله صید نیست زیرا که او نبی بود و اینان حدیث و تیرا و خود را و نه خفای خود نزد او و قوس بگرد پس بیستند و می راد اینان نمی شنیدند گفت حدیثی را رسول الله پس بیستند و بگردن هر که در اذان علم که تفسیر صحت آنرا که ظاهر شد و برای کسی چنانکه ظاهر شد و رسول الله پس خنده کرد و پرسید و گفت ابا و ادری شما که مطلع ساز و اهدی را بر علم خود لا محقق قلب را برای ایمان بآن چنانکه خدا که بر رسول الله صید که هرگز برای قوم خود با اینان چنان و گفتم الا با و پس با اری را که رسول الله صید که بگردن بگو و آن تا آنکه گفته میشد فاصبح لما اقم صبحی شریک و برسان و ظاهر کرد آن و جزی را که نامور میشد بگویند و گفت اما نظر فی السکاة و اعرف من الشراکین و روی خود بگردان از شرفان و ایم الله یعنی منی خود قسم که اگر اظهار میکرد و قبل از آن بر آید این بود از خدا لیکن نظر او باین جهت بود و خلاف آن پس بدم گفتم دوست ادم که من تو را میدی این امت باشد و ظاهر شد که اولی و او دو میان سما و ارض مذهب باشد و او که خود را از اموال طریقی شود و اینان اشباه ایشان از اعیان آنرا و اعیان که در سینی را و گفت حالان هذا است یا عیبه این سیف از این سیف آن او است هر که چون وید و آنرا گفت ای عیبه این است

بگو

[illegible][illegible]

روایت از جنس از معنی از ابا عبد الله که گفت ما من اجل حجة الآله للأولیا و هاسره و حقیقت اینست که اولاد ابراهیم
در آن سرور و حق باشند که بجز این نیست این را جعلت فدا که گفت اذ کان لیسلة الجحده و انی رسول الله فکنت حقا فی الخ
و و احببتهم فاجمع الایعلم و مستفاد و اولاد لک لکنما هتدی بینه برکه و متب جعیه شود و آید رسول الله من برکتش و است
اندر وی ایتمیم با ایشان پس بر گردم من الایعلم که مستفاد و خاص شود بر من و اگر کتب نباشد تمام خواهد شد آنچه نزد منست
با عیب جعل دوم را که اگر از او یاد علم شود هرگز نخواهد کرد و بجز در لیسانی است و درین چهار حدیث الحدیث
الاول در روایت از معنی از آنجایی که گفت شنیدم ابی بن کثیر را که گفت کان جعفر بن محمد یقول ان لک زاد لادن فاجعلی
محمد گفت اگر ما زیاده کرده باشیم در علم هر آنکه ما ندانیم و علم از آنچه نزد ما باشد از علم من علم چون ما در دست حرف
بیشتر و اگر زیاده کرده نشود و آن هر آنکه تمام خواهد شد مانند قول الله تعالی لو کان الیهم معاد فی کل کلمات ربهم لعدوا لیهن
ان شئت کلمات ربهم ولی خیرنا بقله مدد اجنی اگر چنین در یاد او شود و برای کتابت آنچه نزد او است از کلام و حکم و عبادت
هر آنکه فانی شود آب بحر برای نوشیدن و هنوز کلمات باقی باشد و اگر چه ما در علم مثل آن مدد او را برای مدد معین و زیاده و اگر
که اندک نیست فضل ترا آب بحر کانی نیست که ترکی مرا گفت و حسن بشماری و بر جمع البانی که من بعضی فرموده اند که هر دو کلام
ان معنی کلمات است و اما آن که آن معانی هر آن باشد و سایر کتب پس بر او اطلاق کلمات نباشد زیرا که از کتابت آن فانی
شده اند پس معنی آن باشد که شود و یا نباشد و یا چنین از آنکه خود یا به معانی کلمات بر و در کار و این آیه را که در او آمده
گفته اند برای اهدا کاتب آن و نیز حق را که بآن روشن گفته سراج را و او که نباشد پس آنچه تمام و اندک باقی نماند و تمام الهی است
بعد از قدرت و حکمت و علم الله تعالی هر چه شایسته است و از عباد و شایسته پس با هر که علم از ایشان مسترا و شود و بعد از قدرت و حکمت
چنانکه تمام بآن اند که در حکمت و درین حدیث با آنکه فضل و عالی ایشان بسیار است نسبت بباقی امت الحدیث الثانی در روایت
از ذریع میاری که گفت گفت ابو عبد الله که فرمود که با ذریع لولا انما تذا لادن فادنا ما اگر زیاده کرده باشیم در علم هر آنکه ما ندانیم
شوم و در علم من فانی شود علم ما و تمام کرده و آن پس ماری تعالی هر وقت که ما بخواهیم علم ما را زیاده و بیکند و نتواند که در کمال
نشد و بجز چنانکه معنی شد و در بعضی از روایات الحدیث الثانی در روایت از او که گفت شنیدم ابی جعفر را که گفت

لولا انما تذا لادن فادنا ما اگر زیاده کرده باشیم در علم هر آنکه ما ندانیم رسول الله که گفت که
چون چنین باشد عرض کرده میشود بر رسول الله که او را پسین بر آنکه من نمی دانم این پس او را بر ما شنیده و آن الحدیث الرابع
در روایت از ابا عبد الله که گفت خبری بود از ما از من حق تعالی تا است و آن بگوید شود پس ابی جعفر را که گفت شنیدم
از او که گفت از آنکه ما نباشد آقا علم از اهل ما با عیب جعل سوم را که اگر از او یاد علم شود هرگز نخواهد کرد و بجز در لیسانی است و درین چهار حدیث الحدیث
و برکتش و درین پنج حدیث الحدیث الاول در روایت از معنی از ابا عبد الله که گفت ان الله یبارک و تعالی علی کل
اطرف علیه ملائکته و جنات و رسول و فی اطراف علیه ملائکته و انبیاء و رسول و قد علمنا و معنی خدا و علم است که عیسی
که اظهار کرده فی مطلع ساخته بر آن ملائکه و اجناد و رسول خود را پس آنچه بر ایشان ظاهر کرده ما مدد ایم و عالم علم آن و مطلعیم بر آن و علم
ما کرده اند و علم است و بر قافا جلا تعالی شوق منه اعلمنا و کون علی الاثر الذی کافا من قبل صلوات الله
و بکری علیه که اختیار کرده اند برای خود پس اگر مدد او خدا و درین از آن اعلام علیه ما را بآن در عرض شود و بر آنکه
بیشتر از ما بوده اند صلوات تعالی بر ایشان باد و ما را اشاره بآن شده و در کتب دیگر که در کلام علم بر او نبوده و در کلام نبوده
آید که منکر نباشد از الحدیث الثانی در روایت از ابا عبد الله که گفت شنیدم ابی جعفر را که گفت شنیدم ابی جعفر را که گفت شنیدم
نباشد چنانکه خراج خبر که خود الحدیث الثانی در روایت از ابا عبد الله که گفت شنیدم ابی جعفر را که گفت شنیدم ابی جعفر را که گفت شنیدم
علیه احسان خداوند بر شیوه دارا و علمت علیه نزد او که مطلع شد بعد از او از معنی خود بر آن و آن خردمند تر بود
تا جودت حاجت و علم نبیره الی ملائکته و رسول قافا جلا الی ملائکته و رسول فتنه خدای سبحان علیه که نبوده و انما فرموده
و طرح کرده پس ملائکه خود و درسی خود و این حدیث شریف را که سید و ما و در آن این علم و این نزد ما است نه نزد غیر ما
الحدیث الرابع در روایت از ابا عبد الله که گفت شنیدم ابی جعفر را که گفت شنیدم ابی جعفر را که گفت شنیدم ابی جعفر را که گفت شنیدم
بر آنکه در حق تعالی را و در علم از علم نباشد که علمت من و در علم و بکری و بکری علیه که معرفت و خرد و از او که ان فاما
فانه ایسان شد علیه ملائکه و ملائکه لادن فادنا ما اگر زیاده کرده باشیم در علم هر آنکه ما ندانیم رسول الله که گفت که
بزرگواریم از او اما المکوف حق الذی خلقنا الله عز و جل فی ام الکتاب اذ اخرج فقه و امام مکوف که مکوف و غرض از آنست

پس آن توبه باری تعالی است و امام الکاتب که لوح محفوظ باشد هرگاه خارج شود و بدو ارجع کرد و نمود میکند نمی کند و در ظاهر هرگاه
الحديث الخامس و شست از باب العبادات و بی خبرم که گفت هر قدر اراده قسم است از علم طریقت که خداوند او را الا و طریقت
که تعلیم او را از علم که در پیش خود پس هر چه تعلیم داده باشد طاعت که در پیش رانده و نیز صد اتم آنرا چنانکه می دانست آن است
ما لب جعلی و درم و درم که در آن ذکر نیست و درین چهار حدیث الاول و دو بیت از مومنین خدا را
گفت که ای که مرادی از او ای فایس الحسن الرضا را که گفته باشد که اول در حدیث آمده که آن معانیج الصبیح حسن که بیرون
الا الله یمن قرآن که شده ایم آن سوره لقمان که آن الله علیه علم الساعده و نزل العیش و تعلیم مافی الارحام و دانسته
فیس ما ذاک کتب عفا و ما قدری خلق باقی این گفت علم حالت قیامت و زمان و مکان و تدری سطر و آنچه در اعدام باشد
موت و مذکر و کس آنچه که گفته فردا در و حسن در زمین نموده آنکه کسی الا و سبحانه و علی کرا لایم و اما انقلوب العیب آن است
شریف را و بی خبرم که گفت چه طاعت العلم فقلیم و حقن حرافه لا تعلم نمی بسود که در پیشگاه بی بران عالم پس فایده اتم
و حقن می کرد که ای از نام پس فایده این پس معلوم نیست و کرم را اقبض و بلی جانانه که بناوه انقباض آن دست است هرگاه
خواجه میرساند از خود هر که بخواند که در نزد ما باز حدیثی است از علم طریقت که در پیش رانده و نیز صد اتم آنرا چنانکه می دانست آن است
گفته پس طریقی این را بیان کرده چنانکه گفته سر الله علیه و حلاله را ای حیرت و آسره حیرت را ای عجمه و آسره و عجمه را ای شهاب
مغنی نیست سرانده است که آنرا مجرب است از گفته و جبرئیل در آن گفته عجمه و خود را از گفته هر که خواسته الحدیث الثانی در دو بیت
اول و بعد از آن که شنیدم حران بن ابی راکر موال میگرد و اما بقوله الله در قول الله فوعل یبلغ السعیرات و الارض و کلک علی وجه
منه و اردو قال ابو جعفر انه ان الله عز وجل یبلغ الانشیاء کلها سبله علی منیر مثال کاف قبله که گفت بدینست که حق تعالی مثال
که در اضرع خود انشیا را تعلیم و خبرش که موهبه باشد آنرا اقل از این یعنی بدون ماده و اجسام که از آنجا ایجاد کرده باشد بلکه
را نه از آنجا ایجاد کرده است و بعد از آن خبر آن موهبه چنانکه گفته فایده السعیرات و الارض و کلک علی منیر مثال کاف قبله
موات و لا اجزایه که یعنی اضرع کرده و آسمانها و زمینها را و جوده پیش ازین موات و ارضی که موات و نه ارضی که از آنجا
رضای آنجا ایجاد کرده باشد یا شنبه نوی قول او را که گفت و ما کان عن شیهه علی الماء چنانکه در باب عرش و کرس بر کرسی جانانه

[illegible]

و شد و در آن اثنا که در توفیق بسوی رسول الله و آنکه معصومین خدا و را در این بین و درین
دوره و در شصت الحدیث الاوله روایت از ائمه اربعه که گفت داخل شدیم برای عبد الله بن مسعود که گفت
ان الله عز وجل اوقف نبیه علی حبسه فقال و انزل لعل خلق عظیم ثم فوض الیه فقال له عز وجل و اما انما انزل
لخفوه و ما یستلکم عند فاتها فی الله تعالی ثلثه ما و یبیکرده بجز خود را بجهت خود یا بجهت محبت او یا بجهت محبت
خود بر دین خود و شیخ خود پس چون دید که مودب شد با دایب کرم و بیک گفت او را چه هستی و تحقیق که تو در حق عظیم درویش کرم
واقع شده و مودب باش که دیده پس توفیق کرد بسوی او هر چه خواست انکار گفت هر چه عار و دود به شما را رسول الله
پس از آنکه از آن بزرگواران پس باز پرسید از آن وقت می قال در آنکه زمان او من طبع الرسول
فتطالع الله کسبک طاعت و زمان برداری رسول که تحقیق که زمان برداری و انقیاد و معبود کرده است پس گفت در آن
نمی شد توفیق کرده بود و پشت علی و او را موافق خود ساختند این خود که از سید و پس شایسته ای مسلم و کشته آنرا و در آن
انکار آن که در پس حق و حیا او قسم که ما دوست مرادیم آنکه بگویند شما هر چه با کفایت و ایمان و الله گوید شما یعنی صاحبان
از هر چه با کفایت و ایمان و ما که شایسته ایم از آن و نحن معنا چنانکه و چون الله عز وجل میاید و ما که شایسته ایم و در میان شما و میان
حق تعالی در امر و مؤمنان با از جانب الله و رسول و اهل و گفت هیچ چیز نیست در طاعت امر یا فی غیره یا به اوقات در وقت
قول ایشانست نه در طاعت قول ایشان نه در طاعت امر ایشان نه طاعت امر خدا و رسول است چنانکه در آیه مذکور مصرع شده
و ترم کرده الحدیث الثالث روایت از ائمه اربعه که گفت شدیم با حضرت امام که گفت پس در آنکه مانده آنچه مذکور
شد الحدیث الثالث روایت از مومنان که گفت بعد از آنکه ای عبد الله که سوال کرد از و جردی از آنکه از
کتاب الله پس او را از آن بزرگواران پس دیگر آمد از آن بزرگواران که گفت اختلاف جواب او گفت اختلاف جواب اول پس
و از آن بزرگواران که داخل شد باشد الله تعالی که اول را یکین خرم شرم میزد پس در حق خود گفت که ترک کردی ایمانه
را در شام که او حلقه نمیکرد و در ادای و مانند آن و آدمی بسوی این امر که حلقه میکند این حق کلی پس این در میان ما بود و من
همین شکر کردم که ناکاه جردی دیگر داخل شد خدمت آنحضرت و سوال کرد او را از حال آنست پس خبر کرد او را از این و آن خبر داد

و را صاحب را چه کرده بود پس در صورت نفس می ساکن شد چه که و شتم که وضع آن امر از و بر طرف می بود پس آنکه در نفس
شد و گفت ای بنی امیه حق تعالی توفیق کرده پس ای و او را که از خود را و گفته خدا عطا و ناکاه من او اسکن یعنی صاحب
این بخشش است بخیر ای بخشش ناکاه اسکن کن و بخشش بگردون موافقه صاحب بران و مومنان که در مومنان می ماند و گفت ما استلکم
الرسول فخذوه و ما یستلکم عند فاتها فی الله تعالی ثلثه ما و یبیکرده بجز خود را بجهت خود یا بجهت محبت او یا بجهت محبت
خود بر دین خود و شیخ خود پس چون دید که مودب شد با دایب کرم و بیک گفت او را چه هستی و تحقیق که تو در حق عظیم درویش کرم
واقع شده و مودب باش که دیده پس توفیق کرد بسوی او هر چه خواست انکار گفت هر چه عار و دود به شما را رسول الله
پس از آنکه از آن بزرگواران پس باز پرسید از آن وقت می قال در آنکه زمان او من طبع الرسول
فتطالع الله کسبک طاعت و زمان برداری رسول که تحقیق که زمان برداری و انقیاد و معبود کرده است پس گفت در آن
نمی شد توفیق کرده بود و پشت علی و او را موافق خود ساختند این خود که از سید و پس شایسته ای مسلم و کشته آنرا و در آن
انکار آن که در پس حق و حیا او قسم که ما دوست مرادیم آنکه بگویند شما هر چه با کفایت و ایمان و الله گوید شما یعنی صاحبان
از هر چه با کفایت و ایمان و ما که شایسته ایم از آن و نحن معنا چنانکه و چون الله عز وجل میاید و ما که شایسته ایم و در میان شما و میان
حق تعالی در امر و مؤمنان با از جانب الله و رسول و اهل و گفت هیچ چیز نیست در طاعت امر یا فی غیره یا به اوقات در وقت
قول ایشانست نه در طاعت قول ایشان نه در طاعت امر ایشان نه طاعت امر خدا و رسول است چنانکه در آیه مذکور مصرع شده
و ترم کرده الحدیث الثالث روایت از مومنان که گفت بعد از آنکه ای عبد الله که سوال کرد از و جردی از آنکه از
کتاب الله پس او را از آن بزرگواران پس دیگر آمد از آن بزرگواران که گفت اختلاف جواب او گفت اختلاف جواب اول پس
و از آن بزرگواران که داخل شد باشد الله تعالی که اول را یکین خرم شرم میزد پس در حق خود گفت که ترک کردی ایمانه
را در شام که او حلقه نمیکرد و در ادای و مانند آن و آدمی بسوی این امر که حلقه میکند این حق کلی پس این در میان ما بود و من
همین شکر کردم که ناکاه جردی دیگر داخل شد خدمت آنحضرت و سوال کرد او را از حال آنست پس خبر کرد او را از این و آن خبر داد

[illegible]

اولاد استند و او مسجد و آن بانکه بنزد مسجد و بعد از حضرت رسول ص و او از یافره صادق نمرد و او سبند و گفته اند که آن ص و دیگر و کمال
 و آن در قامت و با قامت و ظاهر است که این روح الهی بر چنانکه گذشت و چون خدای تعالی از غایت روح و در باب روح مشهور است و این روح که
 اگر در بی اختیار است از آنجا که روح خدای تعالی است و روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که
 مردی از اهل بیت از اهل بیت است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 گفتند از آنکه روح خدای تعالی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 الهی است و روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 از اهل بیت است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 خالق حق اعظم من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و روح من الاله و روح من الملائکة گفتند از آنکه روح خدای تعالی است و این روح که در میان روح الهی است
 که بوده است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 علی و نهاده و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 هر چه عزیز و عزیز باشد که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 میانه روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 هر چه بر شایسته است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 آنکه است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 از آنکه است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است
 خالق اعظم من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و روح من الاله و روح من الملائکة است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است و این روح که در میان روح الهی است

[illegible][illegible]

قبضه فی غایتی رسول خود را پس اگر شما مقارنت ایشان کرده بپسین پس که صفی کرده اند شما آن حق را بفرمان خود آورده
ازین و اگر مقارنت کرده اند باینکه باطل پس واقع شده است که باطل بر شما باشد و آن که احداث کرده اند شما با حجت
مستحقان وقت خود از مردمان سوزده و اطلاع با که ترجیح خود داشته زما که این قول شماست که گفته قطع کرده اند و با
پس عیب چه عیب است که بجا آمده این مزه بر نوا اما آن حرف کرده مر از اصل شما پس آنچه است که حرف کرده شما را آنچه
و حاصل شده شما بر قطع آن از جانب شما که باطل میگوید و آن طاع خود را چه ترس خود را منت و مستبد و ده و بی حجت
بود برود حق و وقت کند و عو الله ربی کلا شریک فی بریتنا پس بگویند اقل و صفا و صفا پس کسی که صفی است هم شریک
بی تو با باقی و اما قول شما که می شریک ترسان خرم و هر سب و از شما از حق منزه از دعا پس چه بپسند و حق را اعلی است نگاه
ممنوع شود پس حاجت و نه اعلی نماید بر حق پس باقیهای پسانی چنانکه حق تعالی میگوید هیچ فی حق نیست و اعلی شود پس
در منیع فی عالمی پسانی و اعلی مدبر شود در و ب و هر که اندک شما حق در شما حق خود احوال شما را پس در وقت
هوائی تعالی کافی می شود و بکار قیاس و با کینه از دعوت من خدا را پس با که شما حق بکنید از آنکه دعا کند بر شما
مردمانی و از هر سوره بزم شما نگاه گفت اللهم افعل فی الزمیر منیر قلله و اسفل و مد علی صلاله و عرف قلله لایله
و از هر طایفه و لاخره شریک من ذلك ان کانا طلاق و اضر با علی و کنا شما و هم و عیالیه عیالیه رسولک فی قلوبهم
قاله ضامن پس بر وجه دعا حضرت امنیت که برود و کار با بران و برادر برتر حق بر حق بر دست بفرمایید
و برتران حق و در بر صفات و شایسان طهر بر صفت و ذمه که از برای ایشان در اوزن برتر از منصف که
ظلم کرده باشند و از او فراموش باشند بر من و توان کرده باشند سعادتی در او عالمی گشته باشند و او عیالیه و رتبه
باشند رسول ترا در حق بر بگویند که کس گفت ایمن پس چه است گفت عرض خود را و الله که بیدم هر که صاحب عیب
حق کار ترا تو و حاصل حق که معنی میکند من از آن عرضی بود دیگر اگر دینیه و من تعالی بر این حجت مساک منی حق
تسک و اعصای و گفت انا ابره الله منها فی من بر نوری از این مردم پس حاد و مسانی اهل حضرت علی
گفت بعضی که ای خدا ای من و ایمن و اعلام کن با این آنچه من گفتم بر آنکه گفت لا و الله مردم پس ای ایشان که

و عاکی خود را در دین بسوی خود عاجله و عاکی تر و حق و هر برای و خدا خود در حق بسوی حضرت علی آورده و عاکی
انگاه و در صورتی که ایشان و کشیده و حجت علی و عاکی تعالی الحدیث الشافعی و است از انچه پس که گفته اند
با علی بن ابی طالب و روز نروان پس در میان ما حضرت گفته بود که ناگاه سواری آمده گفت السلام علیک یا علی
گفت و علی السلام مالدی لکلک انک لم تشکم علی یا مریة المؤمنین فی قراجه سیده و حجت و ترا عا و درت بر تو که
گناه که سلام علیک غیر با امر المؤمنین گفت ای لیکن هر کس را ازین چه بود من و حق که بودی تو بر حق صدیق پس چون حکم
کردی علی بن را بری شد از تو و ما ساسم ترا جبرک پس من صبح کردم و غیبه استم که بی معروف صام و ولایت خود را و عهد
اگر شما ختم من حیات ترا از حدت تو محبوب تر بود این بسوی من از و بجا ما چنانکه پس گفت او را حضرت امر المؤمنین
تکلیف است که حق منی قریباً اهراب علامت اطلقی فی معرفت من و ترخیز تا تمام ترا علامت به این از علامت
هذه است پس توقف کرد و امر از حضرت و محقق بود ما انکه سواری که کوفی مبارک و بی حرکت با صدا و سرعت با اتم
امان کرد بسوی حضرت علی و گفت ما امر المؤمنین است رت با تو افعی و برین کما حق تعالی من ترا و الله که حضرت
شد تو هم علی در اینجا حضرت گفت و من ترا مخلص تر گفت بلکه از من نه پس گفت کذب و دروغ گفتی و الله الذی
خلق الخیر و بر الشیة لا یهدون ابدا حق عیناً و الحق حق که که شکاف و اندوه افزاید پس آن که این حق بر تو نه
که هر که گفته شود پس از خبر پس امر و گفت با خود که دیا که هم درین بعثت خود را پس و بگری که را حق بوده
برتر من خود پس گفت او را مثل آنچه اول گفته بود پس که و بر و امر المؤمنین هم مانند آنچه که بود و بر صاحب پس
امر و تا که گفت قصد کردم که حاکم بر علی و شکیانم باشد او را بسبب ناگاه و دور آمده و گفتانی عرق انداخته و من
خدا را گفته و من کما حق تعالی این ترا با امر المؤمنین است با تو افعی و الله که حق کشیده و حجت علی که از حجت
با از من نه گفته بلکه از حجت برتر است که ایشان حق که که حجت علی خود را و الله گفته و ادب و ادب و ادب
و حق تعالی قبول این را بر کرده و فاحشاً پس عیالیه و من قبل ایشان امر المؤمنین هم فرموده است گفته شما پس با آنکه
امر و تا که از حق خود و دست و پای ما پاک شد و امر المؤمنین گرفت و تمیز خود حضرت گفت ای برائی تو یکسانیت عاکی





